

و بنای مجادله را از جهل خود با حق مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسبت از لسان حقیقت نثار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار برآمد چونکه موافق آنقاعده مصوره در خیال خود را که میزان قرار داده بود ندیده اما جواب اولاً آنکه شیخ میبایستی بضرورت مذهب و کتاب الله و احادیث آل الله و ادعای مدعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدعا ادعا مینماید و سنت غیر متبدله حق در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نماید و اینرا فهمیده داشته باشد که امتحان حجة الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست لایستل عما یفعل موردش اینجا است پروردگار آیه را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب میفرماید و حجت و بینة او را قرار میدهد آنچه خود میخواهد لاجراغ الضغاین و التمهیص و الافتتان و تمییز الانسان من غیر الانسان اگر آیات آیه لاحقیه بمثل آیات آیه سابقیه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آبائنا را چرا پیشینیان دلیل خود قرار داده اند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بما لم یحیطوا به علماً و ان نظن الا ظناً و ما نحن بمستیقین بچه سبب نازل گردید ای مسکین اگر بامدادات و فیوضات سابقیه که از آیه سابقیه بتورسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی بآن آلات و صور خیالیه درک آیات بدیعه غیبیه نمائی پس چه میفرماید در وصف کفار قالوا قلوبنا غلف و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب و ان تدعهم الی الهدی لایسمعون و تراهم ینظرون الیک و هم لایسمعون و این را فهمیدید که فرمود امام علیه السلام زمان لاحق با سابق بمثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان و لایزالون ای الناس مختلفین الا من رحم ربک پس ب مذهب شما که الان بر آن هستید آن کسانی که رد آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصر نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمیفهمیدند حجت نمیدانستند بخدمت رسول الله (ص) شتافته آیه مسیح و معجزه کلیم طلب مینمودند آن بزرگوار (ص) در جواب میفرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان انا الا نذیر مبین معجزه من همین آیات را پروردگارم قرار داده فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر

ان الله لغنى عن العالمين وميگفتند آما به لولا انزل اليه آية كه مراد از اين آية آن آية را ميچستند كه موافق قواعد ايشان باشد و بفهم شهودي ايشان راست آيد آنگاه تصديق نمايند آيا شيخ آيه و ما كان لرسول ان ياتي بآية الا باذن الله را فراموش نموده و آيه يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب را نشنيد مهلا يا شيخ اولاً ميبايست بنظر اعتبار بنگري كه اين مدعي ادعاي چه مقام مينمايد و شاهد او چيست بر اثبات حقيقت قدعلم اولوالالباب ان الاستدلال على ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا آيا نه اين است كه اين بزرگوار ادعاي مقام عبوديت محضه و اطاعت صرفه ميفرمايند و حجت و بينه ايشان ... على الانام تفسير مبارك و صحيفه مكنونه ميباشد ... و ما كان لرسول ان ياتي بآية الا باذن الله قالوا لولا انزل عليه آية من ربه قل ان الله يضل من يشاء و يهدي اليه من اناب خلاصه مفتاح فهميدن حق را حق در انابه قرار فرموده نه يمين و يسار در ارض عادات دويدن حق را حق تعالى شأنه و جلالت عظمته له الشكر والمنه كالشمس في رابعة النهار آشكار فرمود بان ليس كمثل شئ موافق ضرورت مذهب و كتاب و سنت مصدقاً لما معنا بر ما واجب است تسليم تسليم تسليم و ردش سبب خلود جحيم آيا نديدي كه منادي امام عليه السلام از ما فوق عرش الی تحوم ارضين ارضين ندا در داد كه هذا يوم جديد و انتم على اقتضاء كينوناتكم في لبس من خلق جديد نفهميدن و بمقصد نرسيدن از جهت ورود بباب از غير باب است كه آن آيه ويرا كه او باذن الله اظهار فرموده و بمشرق و مغرب رسانيده تو از او اعراض نموده در ارض خيالات خود حيران در دوران بمثل قوم موسى ع ارنال الله جهرة كويان بهر جانب شتاباني آيه معرفت در اعلى شعر فؤاد ميخواهي بخيالات نفسانيه درك نمائي شفاك الله ان كان فيك آية مستورا و نسبت فرمودن سر الاسرار (ص) از بابت نسوا الله فنسيهم ام تنبؤونه بما لا يعلم است امام عليه السلام و شيعه خصيص او بتعليم او كل احكام را قادر است كه از يك حرف قرآن استخراج نمايد خواندن شيخ جاهل متمم آيه را حاكي از نقص قابليت شيخ است و اگر نه حجت الله كامل است و سؤال ديگرت آنكه چه نسبت است در بين كلمه بديعه و بايين (ص) ... و مضمون ديگر آنكه سؤال نموده بوديد از نسبت بين صفت و موصوف ... شما در مقام

جواب
آمد
جواب
مدعي
متحان
بزنانش
ار آيه
آنچه
لانسان
و جندنا
آيات
نظن
رضات
تو و
غيبه
بينك
بن را
ف در
مذهب
بودند
صفت
نواب
مين
كفر

اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال مینمائید و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که مسمی بعمل نموده جسم میدانید و حدیث بشهادة کل موصوف انه غیر الصفة را فراموش مینمائید بعد طعن بر صوفیه ملاحظه مینمائید و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بابان آخران صلی الله علیهما می شمارید در کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است سبحانه سبحانه ربهما عما يقول المقصرون علواً کبیراً حجة الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شمارا بباطن مطالب ایشان میکشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر می آید و انه والله لعلی خلق عظیم ولقد قلت کلمة الکفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین . . . معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهمیده استغفر الله الذی لا اله الا هو آیا که میتواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیانش بر آید اگر دریا ها مرکب بشود وصف الف غیر معطوفه نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از تفضل و احسان در مقام بیان باین اقل از ذره او دونه تجلی فرموده در مقام بیمقامی خود عرضه میدارم . . . نه آنکه باین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است کلامم کلا الیوم آندو بزرگوار را در صفحه امکان بجز این نقطه نقطه دائرة وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشان را بمثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر بمحکمات بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر مبارک و زیارت و شرح اقول و چشمی بمال و درک نما که این حرارت از محبت آندو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه از شیطان رجیم است که از عداوت می خواهد مخلد در نیرانت نماید البته با هر کس از راهی که بتواند می آید و سوسه مینماید خلاصه کلام ان الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الی قوله . . . و پاره از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید هر چند ایرادات او مثل اباحت شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده بودی لهذا مذکور میشود که سؤال نمود ملا عبدالعلی از حجة الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر و صحیفه مکنونه

فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر عرض نمود که عامه خلق نمیفهمند آیات را از آنجهت
حجت عامه نیست فرمودند نبأ کبری ص که قرآن را عوام الناس نمیفهمند چه نوع حجیت
آنها یافته که کل انحاء علوم را در او مندمج و مندرج میدانی که از يك حرف سورة
توحید کل احکام را مستخرج میدانی عرض کرد که قرآن را بامیین حجت میدانم زیرا
که اهل بیت طهارت ص بیان اسرار وانحاء علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن
بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت
مذهب است یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بیچه فهم و بیچه نظر این محتجین
باستار داخل دیار آل الله الاظهار گردیده و قائم در خدمت سرالاسرار لسان خود را مطلق
العنان در میدان اظهار اسرار نهانی خود نموده اند بیچاره مسکین تو که سر دین محمد
صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی حینی که نمیفهمی خودت که چه
میگوئی ... و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب بر نیامدی
تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم افکندی سبحان الله مگر منکرین رسول الله
غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست
میگوئی از آنچه ما برسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما
حاضر است رزق ما قرار ده قال الذین کفروا لولا انزل علیه آیه در جواب میفرمودند
ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین ان استطعتم ان تا اتوا بسورة من مثله
ای معشر جهال پروردگار اجل شأننا و ارفع قدرا از آن است که حجتی بجانب خلق
خود فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بینه او را ناقص عطا فرماید
وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن یستطیعوا الجن والانس ان یأتوا بمثله می باشد لکن
ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و انما انزل بعلم الله
است و علم الله ناقص است حال سؤال مینمایم که اگر بنفسه آیات قرآنی دلیل اثبات
حقیقت نمیبود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب مینمودند که موافق خیال
ایشان باشد آیه و ما کان لرسول ان یأتی بآیه الا باذن الله لکل اجل کتاب ما ادری
ما یفعل بی ولا بکم فلا تظهر من الغیب را جواب میشنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب

که علم بالله
موصوف
ود را از
ام ایشان
بهما عما
من مطالب
انه والله
گردید
الاهو
بشود
ت لکن
در مقام
ان ناقص
که دائرة
ایشان
ن (ص)
و درک
م است
می آید
...
بر ادات
مندرج
حجة
مکنونه

بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصر هستند یا پروردگار ایشانرا حیران گذارده بیان فرمائید تعالی الله عما یصف الظالمون فی آیاته علواً کبیراً بلکه مقصر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خودرا محجوب نموده واقف بباب ازباب داخل نمیشدند ذلك الكتاب لاریب فیہ هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ای ماغاب من مدار کبهم و مشاعرهم و ماکان عندهم مشهوداً بلکه همانکه دیدند مثل ندارد برایشان لازم بود که ایمان آورند آه آه که این آیه مبارکه حجت را بر خاص و عام تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله برمیآمدند فان استطعت ان تبغی نقفاً فی الارض اوسلماً فی السماء فتأتیهم بآیه ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین فاذا جاءوك یجادلونک فکانما یساقون الی الموت وهم ینظرون نظر بنمائید بآیات قرآنیه خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدم پیشینیان برمیدارید پس چرا ایشانرا طعن و مذمت مینمائید این بزرگوار سرّ دین رسول را بیان مینماید که پروردگار عالم خواسته امتحان نماید خلق را که آیا حقیقه ایمان بر رسول الله آورده اند یا تابع کثرات و نظرات نفسانیه میباشند . . . و جناب شیخ صلوات الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام الله علیه میرسد آنشخص خاص عرض کرد یا بن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل میشود فرمودند نه از آن بابت که بر رسول الله نازل میشد بر اینکه او رسول الله بوده بلکه میفرماید خداوند در کلام خودش که واوحینا الی ام موسی واوحی ربک الی النحل وقائم افضل از مادر موسی و نحل است در نزد پروردگار . . . یا قرۃ العین فلا تظهر من الغیب شیئاً لیختلف الناس حول الباب فقل ان حجتی هذا الكتاب من عند الله فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر فوربکم ان حجة الله لحق وهو اعظم الایات من عند الله بالحق علی عبده وان حجة الله بعد هذا الكتاب علی العالمین قد کان علی الحق بالحق الوفی بلیغا وما کان الله لیظلم الناس بآیه ناقصة لا یدرکونها و لا یتعلقونها بل کان الناس انفسهم یظلمون ای مستان باده غرور باید از باب این دیار که فؤاد است بادلیل حکمت داخل گردید لا بالمجادلة والاعتراض و ابتلاء النفس بالاعراض والامراض یا اهل الارض اتقوا الله فی ذلك، الورقة المنبته من الشجرة الاحدیة هذا فانه

بالحق لحق كما هو الله واوليائه على الحق لحق وان يروا كل آية لا يؤمنوا حتى اذا جاءوك
يجادلونك اين مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ايمان بغيب است نه مشاهده انك لا تهدي
من احببت موردش اينجا است وان الله يهدي من يشاء فلا يظهر من الغيب احدا وهو يهدي
اليه من اناب دراين مقامات وارد گرديده اي بيچاره ها شما ها ادعای معرفت مينمائيد و
خودرا از اهل لسان بابان ص ميشماريد اين مقام اختيار و تكليف و خلق كينونات است
باقضاء قبول ايشان هل من خالق غير الله يعني چه لا جبر ولا تفويض بل امر بين الامرين
مفادش كجا خلاصه طول كلام مورث فهم شما نميشود ان الله يهدي من يشاء ويضل من
يشاء وقرآن حجتی است كامل و آية است بالغ شامل در مقام حجيت احتياج بمدين
ندارد زيرا كه ليس كمثلہ شيء ميباشد وحاكي از مقام متكلم او اما بعد از اينكه مكلف
مجاهده نمود و چشم از خيالات و اعتبارات نفسانيه پوشانيد و خودرا عبد ذليل و مولاي
جليل را متصرف ديد و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجيت قرآن
را بانه ليس كمثلہ شيء است بنظر فؤاد و حقيقت ذات خود كه مستمد از رب الارباب
است بي پرده ديد و اقرار بر رسول و آورنده او نمود آنوقت براو واجب است كه نفس را
در مقام بيان عبارات و تبيان اشاراتش مطلق العنان نمايد و قدم جرئت در فهم
آيات و اسرار حق بر ندارد و بداند كه او را حامل و مبيني كه محيط بكل احكام او باشد
در هر عصری لازم ليعلم كل اناس مشربهم اي جاهل مقام حسبنا كتاب الله اين مقام نيست و
قائل اين قول باطل و عاطل اظهار كفر و بغض خودرا دراين مقام نمود بلكه ابو جهل و سائر
مشركين ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالاسريه خذلهم الله آن بود كه موارد كلام
را نفهميده خلط مبحثين مينمايند چه شد شمارا كه مقام حجيت و آيتيت قرآن را با آنكه
او را مبيني و حافظي لازم است امتياز نميدهيد اين مقام فأتوا بسورة من مثله او اشاره
من علم من قبله ميباشد آن مقام لا يعلم تاويله الا الله و الراسخون في العلم انما انت منذر
ولكل قوم هاد است خلاصه طول كلام مثمر ثمری نيست ان الله يهدي من يشاء الي صراط
مستقيم . . . و از كلمات مسطرات حزن و كدورت اعتبارت آنكه بعد از سؤال و جواب
بارب الارباب مظهر لطف و احسان ملك و هاب در مقام آنكه ترا از ظلمات خيالات و

ان
م خود
واقف
بالغيب
ندارد
س وعام
لا لارض
ن فاذا
قرآنيه
منذمت
متحان
نفسانيه
كه
عرض
ت كه
خودش
ل است
ب فقل
حجة الله
ل العالمين
ونها و
بار كه
عراض
ذا فانه

حیرت استدلالات برآورده از جام وحدت سیراب نمایند تا آسوده شوی بلسان حقیقت
نثار فرمودند که آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داری و حق میدانی جواب آنکه بعضی را
فهمیده و حق میدانم و بعضی را نمیفهمم اینکلام شما و انکارت از بابت افتو منون ببعض
الکتاب و تکفرون ببعض میباشد باید آنچه را فهمیده محکم قرار دهی و اقرار نمائی
و آنچه بر تو متشابه است رد بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی و قول دیگر
آنکه میشود که حق سبحانه حق را در غیر محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را بلعم
بن باعور عطا فرمود که با عیسی در افتاد الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز
گذشتید سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید جواب خود را خود گفته
که بلعم با عیسی در افتاد و اینهمه نزاع و اختلاف که ولا یزالون مختلفین الا من رحم
ربک مگر در غیر این مقام است که آن حقی که امر الله و حکم او است محل طیب و مظهر
ظاهر و عاری از شوائب غیریت میخواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار
حجت نباشد تعالی الله عن ذلك که حق را در غیر محل قرار دهد علواً کبیراً بلکه حق را
بمحلش قرار میدهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضای ما من نبی الا اذا
تمنی القی الشیطان فی امنیه صورتی از آن حق بیمعنی و مثالی بیجا اهل باطل متلبس
میکردند و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیهقونه فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته
بلعم بن باعور مادامیکه مطیع بود و حق را می پرستید محل اسم اعظم بود وقتی که
مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محل حکم و دارای امرش
عیسی بود طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبیث الذات در اطاعت
بلعم بود و تابع شیطان خلاصه اینکلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان
ندارد چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید حال از تو سؤال
مینمایم که بعد از جناب باب الله المقدم پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود
وا گذاشته بعد از آنکه چندین سال میباشد که نضج مواد داده و بمرات های بسیار روز حتمهای
بیشمار اولیا و صلحای بندگان او این بنیان را بیانات و استدلالات محکم نمودند ...
و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف بیاب و لایمذ بجناب گردیدند حال پروردگار

آن نظام را از هم پاشید و سنت غیر متبدله او متبدل و عادت غیر محوله او متحول گردید
سبحانه سبحانه قالت الیهود یدالله مغلوله و اشهد انه انزل آیه مبارکه اکبر و اشرف من
اختها و انه کلمة بديعة لیس کمثله شیء چنانچه سید اکبر و نور انور (ص) در او آخر میفرمودند
که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک نمودید مقاصد ما
را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از
آن امر عظیم و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی
حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید فرمودند لله امر هو بالغه اینکلام را علی السمیری
آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی
که اینطور فرمودند توهم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت
صغری بودند استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست در مقام و موضعی دیگر
سؤال نمودند فرمود والله نمیرسد بمعرفت او کسی که بقدر ذره از حب دنیا
در قلبش باشد من طلبه و جده تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت بآن قواعد
و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ذلك الكتاب لا ريب
فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل
از تفسیر مبارک مرحبابک بسیار خوب اولاً تو میبایست معنی مثلثیت را بفهمی آنوقت
در مقام اظهار خدائی بر آئی معنی مثلثیت نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشت گانه
میباشد که صورتی از آن بر داشته در مقام نقش و ارتسام بر آئی بلکه مثلثیت وقتی درست
آید که در جمیع عوالم بآنطور و آنصقع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری
که انک سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت
السموات و الارض بوجودك و انت سر المستتر فی قلب النبی و السطر المسطر فی صدر الولی
الالعی و ان من توقف فی امرک اقل من لمحة العین حبسه الله علی الصراط سبعمائة و
خمسین الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل نیورده اگر داری ثابت بفرما لله
الله آه آه آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی والله
الذی لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرئت را در این میدان بمثل تو مطلق العنان

تقیقت
ضی را
ببعض
نمائی
بگرت
ببلم
ت نیز
دگفته
ن رحم
مظهر
ردگار
حق را
الا اذا
متلبس
الله آیاته
که
امرش
اطاعت
و بیان
سؤال
بخود
نمتهای
....
ردگار

ولو شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک و نات بخلق جدید را نشنیدی و مذهب یهود را نفهمیدی اگر بگوئی که بدلیل حکمت میخواند و من موعظه و دلیل مجادله طلب نمودم بیان فرمود بلکه فرمود من عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود که با دلیل حکمت شمارا دلالت نمایم البته او حکیم و دانای اسرار است و تکلیف نفرموده شما را الا آنکه مقتضیات تکلیف را آماده نموده و لا یکلف الله نفساً الا ما الیها میفرماید رب قادر قاهر و استبدلت الذی هو خیر بالذی هو ادنی و قلت مقالة قوم موسی لن نصبر علی آیه واحدة ادع لنا ربک ینخرج من ارض عادتنا بدعوات انیانا حقیقة الفناء و من الخیالات الباردة السیالة و حقیقة القوم من الاوهام التی زرنا فی ارض عادتنا الکاسدة الباطلة و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامربوط بهم میباشد ای مسکین بهمان نظری که بتفسیر نگریسته بقرآن بنگر و نظر نما یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر کفار بردار و ببین چه مقدار آیات نامربوط بهم میباشد آخر قوم بهمین نظر سرکار نگریستند که انکار رسول الله (ص) نمودند چشمی بمال و بهوش بیا زینهار زینهار که کارت از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگریسته و گرنه کلام امام در نهایت ربط و نظام است همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویه استخراج نموده بودند چونکه قرآن بابعضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء ما انت الا رجل مفتر را بلند مینمودند و چون از سنت غیر متبدله حق از اخبار انبیا که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود برایشان میخواندند صدای ان هذا الا اساطیر الاولین برگوش خلائق میرسائیدند و از آنجمله است کلام عثمان علیه اللعنة والنیران ان فی القرآن لحنا صححته السنة العرب وهو قوله ان هذان لساحران و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجت از نقطه دائره ایجاد (ص) خواسته بودی عطا فرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرض بیان نمودی والله که بارتکاب خیال یکی ازین معاصی جلیاء عظیمه اگر دابه بر روی زمین نمیماند سزاوار بود والله سزاوار بود والله قد ثبت علی کل ذرات الوجود من الغیب والشهود انه لعلی خلق عظیم سلم الله علیه و روحی له الفداء ان الله لا یظلم الناس شیئاً و لکن الناس انفسهم یظلمون

بل حق
که خانه
د اقرب
لا فهو که
ز تفسیر
امر این
تفسیر
ر بحول
از آنکه
حت قرب
را و جل
را احسان
ما فیوماً
کماکان
ستی از
بود بینی
آمدی و
ذ علیک
هالکین
ست و در
م سببش
میفرماید
ق مرتبه
گر آیه

وسکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک
تتذکر او تخشی آن خیال است که شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان میدهد و
آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مبین در نزد اهل یقین نقص نیست ببحواله
مایشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و اینها متشابهات است نباید متشبت گردید چنانچه
گردیدی و خاک تیره و مذلت برسر عالم ریختی انصاف بده که آیا صاحب عقل و شعور
چشم از حجیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده میدارد و او را نفهمیده و مهمل و
متشابه میگذارد و بمحو اثبات خطوط متشبت میگردد در مقامی که باران بداء از سحاب
امضا باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش وسیلان و امر الله و حکم او را اقرب از لمح عین
در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهری را آن و آنی را دهر میتوان
نمود و ما کانت یده مغلوله و لا لقیضه تعطیلاً... آیا کسی چشم از حجیت و محکمیت
صحیفه مکنونه پوشیده میدارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود میانگارد اعتقاد
چنان است که احدی از پیشینیان این حجت ها را نگرقتند که شما گرفتید هو الذی
ارسل الیکم رسولا ليعلمکم الکتاب والحکمة فاطيعوه حتی تکونوا من المفلحین ای
بندگان خدا الیوم حجت الهی تفسیر عظیم و صحیفه مکنونه میباشد پروردگار اجل
از آن است که خلق را مهمل و معطل گذارد انبوا الیه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع
و ادعوه خوفا و طمعاً حتی یهدیکم الی صراطه العزیز الحمید و اینکه شخص قواعد صوریه
بیمعنی چندی را مسمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریه مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و
سبب فیض الهیه میباشد تکاهل و رزد ابن از مصائد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه
سالکان و حقیقت مذهب صوفیه ملاحظه است ام من هو قانت آناء اللیل یحذر الاخرة
و یرجو رحمة ربه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهواته نمیدانم چه بنویسم با
لسان کلیل و قلب علیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه
میشود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را نیست مگر از
آنکه باغشاوه غفلات محبوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت
محبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی برآمده و تمام عالم را بخروش آورده و مادر

ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او امتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای مباحله گذارده بعد از آنکه تأویل آیه شریفه لونها لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است ولو يؤاخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترك علی ظهرها من دابة اینقدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی ما فوق سموات وجود در جنب جلال و عظمت ادنی بنده محبان و مقرران امر الله الاعظم و سره الاکرم نداریم اگر مضمون و ما کان الله ليعذبهم وانت فیهم نبود آنوقت قادر قهار میفهماند که جناب شما و آنکه باشما بود چه اساس پای کار آورده اید چنانچه نقطه غیب و سر لاریب در تفسیر مبارک این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند الله اکبر که چه عملها در نقطه امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که بانفس الله العلی در مقام مجادله و مباحله بر آئید الله اکبر از وسعت رحمة کلمه تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثیر علیه سلام الله العلی الکبیر و الله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال ردیه شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلاق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند و الا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعالی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفاء بریح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخمال خود نشستید و الله ثم و الله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربه تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دست و ظهور یوم الحسرة و الله العظیم که کارت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بیداد دست ظاهریه نیست و حجیت آیات حجة الله در کش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال

ملک
هد و
عوالله
چنانچه
شعور
سل و
محباب
عین
میتوان
کمیت
تقدم
الذی
ن ای
اجل
ضاجع
صوریه
بیمیه و
طریق
لاخره
بسم با
چگونه
گراز
نهایت
ما در

و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیرمتبدله حق نما تا برای العین بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه میخواهد و گریه و خضوع میخواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب بشوی چنانچه سیدساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه میفرماید اللهم واتباع الرسل وصدقوهم من اهل العنیه عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب والاشتباه الى المرسلين بحقائق الايمان في كل دهر و زمان اینقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان است نه بدیده ظاهر در عالم عیان خلاصه جوابهای مظهر الحق و الله المطلق که در نهایت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور من ید قدرة الله العلی الغفور که حاکی از مقامات اربعه آن سر مستور بود الویل ثم الویل ثم الویل لك که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و انیت مخد گردیدی و فضای رحمت بی انتهای حق را بر عالمیان تنگ کردی چه نویسم که نوشتنم بهتر خداوند دانای اسرار شاهد است که هر آنی که چشمم بقال و قبیلت که در کاغذ مسطور نموده میافتد و نظر بمخاطب و مخاطب میافکنم عقل حیران و فکرم سرگردان میشود که چه شد شمارا که چنان یکدفعه ربنه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالات در میدان رد و انکار در جولان و مصداق تأویل آیه شریفه ان الانسان اکثر شیء جدلاً گردید و آنچه عرضه داشتم در مقام اثبات کلمات سرالاسرار صلی الله علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار حال استغفار مینمایم زیرا که کلام ایشانرا نمیتواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطه از طغی رشح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمیشود سبحانه سبحانه عن وصف الواصفین و نعت الناعتین تسیحاً علیاً الحمد لله والشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در درک آنها بجز آنها کسی شریک نیست میخواستیم در مقام جواب کل بیانات بر آیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم

اگر برایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی ستار العیوب ستر عیوب فرماید و غفار الذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و بخود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دوییدن و بکوی محبوب رسیدن بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل ثم الویل یارباه ادر کنا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الالباب الطاهر المظهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الذر الفاخر المصباح النور فی اللیل الدیجور المؤید من الحق و اسبق من سبق المظهر عن کل شین و المصلی بقبلتین جناب مولا ملاحسین سلمه الله و عافاه و جعلنی من کل مکروه فداء مسطور نموده بودی اشهد الله و اولیائه بانی مؤمن به و بما انزل فی حقّه و انه وجه معرفة المعبود و سلم للصعود و اول مؤمن فی ذرا الایجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقه عظیم عظیم و شهادت میدهم و شاهد میگیرم خالق کل موجودات و باری السموات و داحی الدحوات را که او مؤید بروح میباشد من عند الله و نطق نمینماید الا باذن الله و اورا مفترض الطاعة میدانم و منصوص از قبل ولی متصرف برحق و منصوب من الحق و در رد و خلافش آتش سرکش جحیم را بر خود خر و شان می بینم نعوذ بالله و نستجیر به من الالحاد فی عظمته و الشک فی سلطنته اولاً بجهت آنکه الیه یجتبی لرسالته من یشاء و یعلمه مما یشاء لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الافئدة و الالباب جناب سید اکبر و النور الانور روحی فداء جهان را از غیاب نفس شریف تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انیات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و ما در پرده های غفلات و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم بمثل حیوانات محظوظ و تلج الفؤاد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از حجت ظاهره نمیگذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده من طلبه و جده چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداء فرموده بودند و این بزرگوار باب الالباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند که مانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زبون و مزاج

اگر بر این مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی ستار العیوب ستر عیوب فرماید و غفار الذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و بخود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دویدن و بکوی محبوب رسیدن بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل ثم الویل یا ربه ادر کننا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الباب الطاهر المظهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدرّ الفاخر المصباح النور فی اللیل الدیجور المؤید من الحق و اسبق من سبق المظهر عن کل شین و المصلی بقبلتین جناب مولا ملاحسین سلمه الله و عافاه و جعلنی من کل مکروه فداء مسطور نموده بودی اشهد الله و اولیائه بانی مؤمن به و بما انزل فی حقّه و انه وجه معرفه المعبود و سلم للصعود و اول مؤمن فی ذر الایجاد و ثانی مظهر فی لوح القواد و حقه عظیم و شهادت میدهم و شاهد میگیرم خالق کل موجودات و باری السموات و داحی الدحوات را که او مؤید بروح میباشد من عند الله و نطق نمینماید الا باذن الله و او را مفترض الطاعة میدانم و منصوص از قبل ولیّ متصرف بر حق و منصوب من الحق و در رد و خلافتش آتش سرکش جحیم را بر خود خروشان می بینم نعوذ بالله و نستجیر به من الالحاد فی عظمته و الشک فی سلطنته اولاً بجهت آنکه الیه یجتبی لرسالته من یشاء و یعلمه مما یشاء لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الافئده و الالباب جناب سید اکبر و النور الانور روحی فداء جهان را از غیاب نفس شریف تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انیات اهل سکر و غفلت از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و ما در پرده های غفلت و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم بمثل حیوانات محظوظ و تلج القواد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از حجت ظاهره نمیگذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مقتوح فرموده من طلبه و جده چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداء فرموده بودند و این بزرگوار باب الباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند کرمانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زیور و مزاج

بقدم
گریه
رعاً
وب
سل
ملین
سان
بایت
چده
اکی
تنک
میان
آنی
طب
دفعه
داق
بات
که
فظه
خانه
باب
وده
ست
یدم

شریفش دگرگون و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شدیدی
بجنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کل عروق و اعصابش
ساری و جاری گردید تا آنکه خود را بمسجد کوفه کشانید بانواع ریاضات و گریه و
مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آنکه
عالم السرائر و مجیب الدعوات نداء باسوز و گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق
و درد دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانید
و پرده از جمال باکمال برداشته بتجلی بر آمده او را از خود بیخود بخود رسانید شهادت
میدهم که آنجناب طالب بود حقیقة و صدقاً حینی که طالبی نبود نمیشناسد او را مگر
کسی که او را خلق فرموده و باب باب فیوضات نامتناهی خود قرارداد همین آیه بجهت
اولی الالباب در وصف او نقاب حجاب مرتفع مینماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید
یا ایها الباب خذ هذا و املاً نفسك من ماء کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحديدية
المحماة بالنار القدیمة صلی الله علیه ثم صلی الله علیه و شهادت میدهم در حق سابقین که
ایشان مقرب عند الله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه
ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهور النور علی الطور و عالم را روشن نمودند و
ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و جمله کتاب مستور علیهم سلام الله الولی الشکور
آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان آیا چه بلاها در ظهور حق
بجان نخریدند و چه مصیبت ها که ندیدند در حالتیکه ما و شما در خواب غفلت مشغول
با اغیار بودیم اصلاً ابداً بوی طلب بمشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب
باز میداشت که بر خدا است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق
در طاق نسیان گذارده بودیم و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا و ان الله ینزل من اناب الی الله
الا ان ینجری الاشیاء الا باسبابها یا من باب مفتوح للراغبین و نیله مباح للسائلین یا من
اذا سئله عبد اعطاه و اذا امل ما عنده بلغه مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و
مرغوب بدون راغب در جلوه نمیآید و پرده از جمال نمیکشد چنین بوده سنت الهی و ما
را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود آیا نه این بود که خودت همیشه